

ارزش الماس به زیبایی و کمیابی آن است پس الماس نیازی به رقابت با شیشه ندارد  
 بخوانید بدانید مقایسه کنید

اولین گاه نامه ی داخلی دبیرستان شاهد امام خمینی



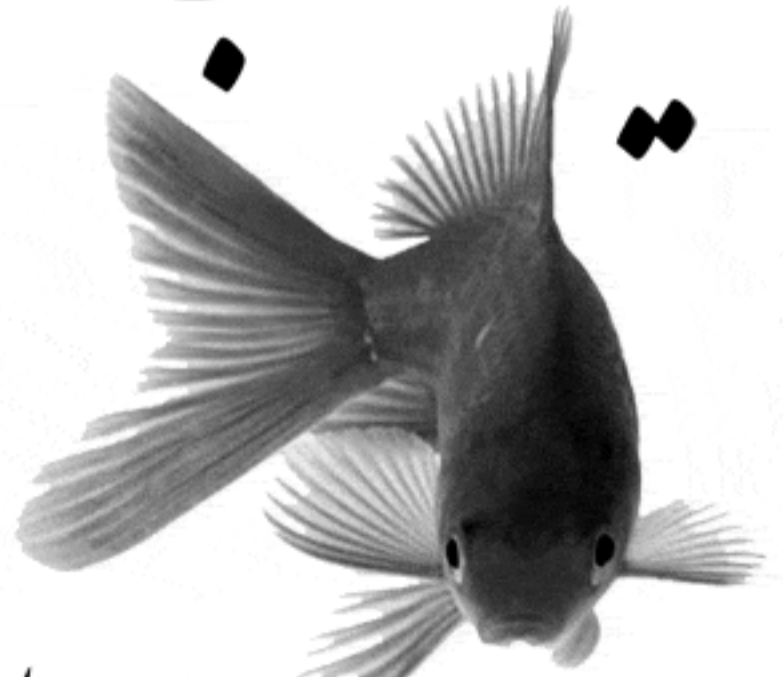
عید نوروز مبارک  
 گاه نامه دانش آموزان  
 منتهی

یا مقلب القلوب و الابصار

کنم  
 بنیاد  
 شهید



چه خوب است  
 هنگام تحویل سال



آن کوش که خوش دل باشی  
 نوبهار است



# پادشاه و مرد فقیر

در زمان های گذشته ، پادشاهی تخته سنگی را در وسط جاده قرار داد و برای این که عکس العمل مردم را ببیند خودش را در جایی مخفی کرد. بعضی از بازرگانان و ندیمان ثروتمند پادشاه بی تفاوت از کنار تخته سنگ می گذشتند. بسیاری هم غرولند می کردند که این چه شهری است که نظم ندارد. حاکم این شهر عجب مرد بی عرضه ای است و ... با وجود این هیچ کس تخته سنگ را از وسط برنمی داشت نزدیک غروب، یک روستایی که پشتش بار میوه و سبزیجات بود ، نزدیک سنگ شد. بارهایش را زمین گذاشت و با هر زحمتی بود تخته سنگ را از وسط جاده برداشت و آن را کناری قرار داد. ناگهان کیسه ای را دید که زیر تخته سنگ قرار داده شده بود کیسه را باز کرد و داخل آن سکه های طلا و یک یادداشت پیدا کرد. پادشاه در آن یادداشت نوشته بود :

(( هر سد و مانعی میتواند یک شانس برای تغییر زندگی انسان باشد ))

# بسکتبال به نام تولد ورزشی



جیمز نای اسمیت یک پزشک کانادایی بود که با ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد و تابعیت آن کشور را گرفت. در سال ۱۸۹۱ یعنی زمانی که دکتر نای اسمیت در دانشگاه ورزش اسپرینگ فیلد (واقع در ایالت ماساچوست آمریکا) درس می داد، رئیس دانشگاه از او خواست ورزشی ابداع و اختراع کند که دانشجویان بتوانند در فصل زمستان در سالن به آن بپردازند تا آمادگی جسمانی خود را برای پرداختن به مسابقات میدانی فوتبال، هاکی و بیسبال، در فصل بهار و تابستان حفظ کند. دکتر نای اسمیت پس از بررسی رشته های موجود ورزشی، دریافت که ورزش جدید باید توپ در آن نقش داشته باشد، به

صورت گروهی به اجرا در آید، اصل رقابت در آن رعایت شود، و بر مهارت استوار باشد و هیچ گونه خشونت و برخوردهای سخت بدنی مبتنی نباشد. حاصل این افکار و اندیشه ها ورزشی شد به نام بسکتبال که امروزه پس از سپری شدن نزدیک به یک قرن و اندی از اختراع آن، از پر طرفدارترین و هیجان انگیزترین رشته های ورزش بین المللی است. دکتر نای اسمیت در شروع کار دو سبد که مخصوص حمل میوه بود بر دیوار دو طرف سالن ورزش دانشگاه و در ارتفاعی بلندتر از قد یک انسان قد بلند نصب کرد و به دو گروه از ورزشکاران جوان دانشگاه آموزش داد که تویی را دست به دست بدهند و سعی کنند آن را به درون سبد بیندازند. در این حال، تیم مقابل باید بکوشد که مانع از انجام این کار شود و توپ را هم از چنگ حریف بریاند و تصاحب کند. نخستین مسابقه ای که به این ترتیب و به صورتی تجربی ترتیب یافت میان دو تیم ۹ نفره در کالج اسپرینگ فیلد بود و اولین گل تاریخ بسکتبال را هم یکی از بازیکنان به نام "ویلیام چیلس" به سبد انداخت. بعدها شخصی به نام "فرانک ماهان" با توجه به اینکه در زبان انگلیسی سبد را بسکت (BASKET) و توپ را بال (BALL) می گویند، این ورزش را بسکتبال نامید. دکتر نای اسمیت، برای آنکه بازی بسکتبال خشن نشود، مقررات دقیقی برای آن به وجود آورد. بعضی از مقررات اولیه بسکتبال چنین بود.

- \_ بازیکنان حق نداشتند توپ را از دست هم بریاند
- \_ بازیکنی که توپ را در اختیار داشت، نباید با آن راه برود یا بدود
- \_ هل دادن و هر نوع خشونت ممنوع بود
- \_ فقط بازیکنانی که توپ را در اختیار نداشتند می توانستند به هر طرف بدوند و جا بگیرند
- \_ بازیکن توپ به دست باید توپ را به طرف یاران خود پرتاب کند و به آنها برساند

در آغاز ، ته سبد هم بسته بود و هر بار که توپ به درون سبد می افتاد باید کسی به کمک نردبان توپ را از سبد بیرون می آورد. در سال ۱۸۹۲ شخصی به نام "لنو آلن" سبد بسکتبال را که تا آن روز از ترکه چوب یا لیاف بود و به همین دلیل به زودی پاره و فرسوده می شد، از سیم بافت تا استحکام بیشتری داشته باشد. دیری نگذشت که این ورزش جدید طرفداران زیادی در میان دانشجویان دانشگاه اسپرینگ فیلد و دیگر دانشگاه ها یافت. دکتر نای اسمیت هم مقررات و قوانین بسکتبال را کامل تر کرد و نسخه هایی از آن را به هر دانشگاه یا باشگاهی که علاقمند بود ارسال داشت. این مقررات در سال ۱۸۹۲ میلادی به صورت کتابچه ای برای استفاده عموم منتشر شد. کشور کانادا نخستین کشور خارجی بود که ورزش بسکتبال به آن راه یافت. دیگر کشور ها هم بتدریج و در سال های بعد پذیرای این ورزش جدید شدند. فرانسه در سال ۱۸۹۳، چین و هندوستان در سال ۱۸۹۴، انگلستان در سال ۱۸۹۴ ژاپن در سال ۱۹۰۰ و نخستین مسابقه رسمی بسکتبال در سال ۱۸۹۶ بین دو تیم از دو دانشگاه شیکاگو و آیوا برگزار شد. نتیجه این بازی تاریخی ۱۵ بر ۱۲ به سود تیم دانشگاه شیکاگو بود. در سال ۱۹۳۰ دکتر نای اسمیت کتابی درباره خواص بسکتبال تالیف کرد تا نشان دهد که بازی بسکتبال گرچه بسیار پر تحرک است اما حتی برای سالمندان هم خطری ندارد و آسیبی متوجه اعضای حیاتی بدن ( قلب و کلیه ) نخواهد شد

# دانشی ها

- آیا میدانید نوشابه های زرد رنگ زیان بارتر از نوشابه های سیاه رنگ هستند؟
- آیا میدانید گاه نامه منهای قرار بود با نام ((ورود ممنوع)) به چاپ برسد؟
- آیا میدانید مقاومت موش صحرایی در برابر بی آبی بیشتر از شتر میباشد؟
- آیا میدانید لئوناردو داوینچی قیچی را اختراع کرد؟
- آیا میدانید مورچه ها بعد از مرگ در اثر سم پاشی به پهلوی راست می افتند؟
- آیا میدانید چشم جغد ۸۰ بار از چشم انسان قوی تر است؟
- آیا میدانید ۵۲/۹۴ درصد دبیرانی که برای مصاحبه به سراغشان رفتیم از مصاحبه ما سر باز زدند؟
- آیا میدانید که در تهران روزانه ۲۷ نفر به خاطر آلودگی هوا جان خود را از دست می دهند؟
- آیا میدانید انسان سالانه بیش از ۱۰ میلیون مرتبه پلک می زند؟
- آیا میدانید ناخن های انگشتان دست، تقریباً چهار برابر ناخن های پا رشد می کنند؟
- آیا میدانید دلفین ها هم مانند گرگها هنگام خواب یک چشمشان را باز می گذارند؟
- آیا میدانید مغز انسان ۲٪ از وزن بدن است ولی ۲۵٪ اکسیژن دریافتی را به تنهایی مصرف میکند؟
- آیا میدانید در تمام وجود شما بیش از یک مشت گچ « کلسیم» وجود دارد؟
- آیا میدانید زمان بارداری فیل به ۲ سال می رسد؟
- آیا میدانید بیشترین ضربان قلب راقناری ها با ۱۰۰۰ بار در دقیقه دارد؟
- آیا میدانید اکثر دبیران هنگام مصاحبه به ۲۰ درصد از سؤالات طرح شده توسط ما پاسخ نمی دهند؟

# داستانک (من و رفیق ناباب)

جوانکی بودم تازه پام به دانشگاه باز شده بود. بعد از یک عمر بی خوابی و جان کندن به دانشگاه رسیده بودم. در رشته ی خودم از ممتاز ها بودم و میخواستم تا باز هم به بالاتر بروم و بهترین شوم. از اول کار دور رفیق بازی و تفریح و خیلی کارهای دیگه را خط کشیده بودم و فقط پی درس خواندن بودم اما بدم نمیامد با کسی بگردم که سرش به تنش بیززد و مثقالی ایمان داشته باشد و خلاصه این که میخواستم با یک دوست واقعی بگردم که آدم حساسی باشد و خلاصه دنبال یک دوست واقعی بودم. تنها یک نفر را این طوری دیدم و احوالش را جویا شدم همه از اخلاقم میگفتند .

به او نزدیک شدم و کم کم با هم جور شدیم حالا دو نفر بودیم که فقط پی درس بودیم و ای کاش تا آخرش اینطور می شد. بعد از مدتی پا به پایش به مهمانی ها کشیده شدم و با آدم هایی رفت و آمد کردم که کاش هیچ وقت نمیدیدمشان. روز ها میرفتند و من هم مثل او شده بودم یک روز به خودم آمدم که برگه اخراج دانشگاه دستم بود... فقیر و بی چیز...

و حالا شده بودم رفیق ناباب. یک روز خبری به من رسید که تخت افتادم. آن رفیق نامرد ، شده بود شاگرد ممتاز دانشگاه. تازه ششم خیر دار شد. حالا فهمیدم او ذکر نابودی مرا میخواند. چون او وقتی بهترین دانشجو میشد که من نباشم. تازه حالا میفهمم که هیچ چیز نفهمیده ام. تازه حالا فهمیدم که او پیروز شد و من سوختم. تازه حالا میفهمم و چقدر دیر....

به قلم پوریا کیشانی

نوروز روزی است که قائم ما اهل بیت در آن ظهور کند

امام جعفر صادق (ع)

به یکدیگر ار مغان فرستید تا دوست یکدیگر باشید.

امام جعفر صادق (ع)

# اماسها

گفتیم که الماس گران بهاست و نیازی نیست با شیشه ها رقابت کند . و به همین گونه انسان اشرف مخلوقات است و والاترین آنها و نیازی به رقابت با مخلوقات دیگر ندارد و نیز اقیانوس ها همین گونه بزرگ هستند پس چه نیازی به رقابت با دریاچه ها دارند و میبینیم که خاک مهد طبیعت است و ثروتی گرانهاست پس چه نیازی دارد که با سنگ ها رقابت کند و نیز مورچه ها خود دنیای شگفتی اند و برای اثبات شگفتی شان نیازی ندارند که با موجودات دیگر رقابت کنند و سرو بلند قامت است و همین گونه زیباست چرا با دیگر درختان ستیزه کند؟

ومی بینیم خورشید عظمتش بر همگان پیدااست چرا با ستاره های کوچک رقابت کند ؟ پس خوبی خوبان بدون رقابت با دیگران مشهود است و دنیا آن قدر بزرگ است که برای همه ی مخلوقات جا دارد.

پس به جای اینکه با هم رقابت و ستیزه کنیم و سعی کنیم جای یکدیگر را بگیریم چه بهتر که تلاش کنیم و جایگاه اصلی خود را پیدا کنیم !

## فراخوان مصاحبه = آن چه شما خواستید

از دانش آموزانی که علاقه مندند با دبیران محبوبشان مصاحبه شود تقاضا می شود از یکی از راههای زیر اقدام کنند:

- ۱ - با جمع آوری سؤالات مناسب شخصا با دبیر مربوطه مصاحبه کنند و سؤالات و جواب های دبیر را به ما تحویل دهند تا با نام خودشان در گاه نامه به چاپ برسد.
- ۲ - دبیر مربوطه را به ما معرفی کنند تا دوستان ما در گاه نامه در وقت مناسب با دبیر مربوطه مصاحبه کنند . با تشکر

$$1 \times 9 + 2 = 11$$

$$12 \times 9 + 3 = 111$$

$$123 \times 9 + 4 = 1111$$

$$1234 \times 9 + 5 = 11111$$

$$12345 \times 9 + 6 = 111111$$

$$123456 \times 9 + 7 = 1111111$$

$$1234567 \times 9 + 8 = 11111111$$

$$12345678 \times 9 + 9 = 111111111$$

$$123456789 \times 9 + 10 = 1111111111$$



اسمش مهدی زمانی بود دانش آموز کلاس دوم ریاضی در امتحانات تغییر رشته هم شرکت کرد . میخواست به رشته ی انسانی بیاید . موقع امتحان پشت سر من می نشست وقتی روز اول مهر شد منتظر بودم که او را ببینم . اما افسوس . از دوستانش شنیدم که او چند روز بعد از امتحانات تغییر رشته فوت شده است . او سال گذشته در کنار ما بود اما هم اکنون نیست . روحش شاد و یادش گرامی .

برای شادی روح زنده یاد مهدی زمانی صلوات %

گاه نامه ی **تخته سیاه** به زودی منتشر خواهد شد . کاری دیگر از کلاس سوم انسانی .  
اعضا : محمد چراغی  
محمد عطایی  
امیر نصیری .



## داغ ولی سرد (۸) صدلی سرد

مصاحبه ی حضوری با آقای زمانی  
- نام و نام خانوادگی : جعفر زمانی  
- تاریخ تولد: ۱۳۴۶  
- تعداد فرزند : ۲

- آیا در خانه تکانی عید به اهل خانه کمک می کنید ؟ خیر  
- چه غذاهایی را تا به حال پخته اید ؟ تقریبا بیش تر غذا ها را پخته ام .  
- آیا اهل ورزش هستید ؟ اگر هستید کدام ورزش ؟ بله / رفتن به کوه و فوتبال  
- نظرتان در مورد وارد کردن نمرات خوب و بد دانش آموزان چیست ؟ وارد کردن نمرات زیر ۱۰ برایم سخت است و دانش آموزانی را که نمرات خوب می گیرند به خاطر نمراتشان دوست دارم .

- نظرتان در مورد این که بعضی دبیران گفته اند که مطالب گاه نامه ی منهای دروغ است چیست ؟ چیزی در این مورد نشنیده ام .

- آیا اهل گوش کردن به موسیقی هستید ؟ بله موسیقی سنتی را دوست دارم  
- از بین دبیران مدرسه شاهد با کدام یک بیش تر صمیمی هستید ؟

آقای احمد سمعی (دبیر عربی)

- آیا آقای زمانی در خانه با مدرسه تفاوت دارد ؟ بله در مدرسه مهربان تر هستم  
- چرا پنجره ی اتاقتان که رو به سالن باز می شود برخی اوقات بسته و برخی اوقات باز است ؟ هر وقت کارم زیاد باشد برای رسیدگی بیش تر به کارها پنجره را می بندم و مراجعین از درب اتاق امور دفتری کارشان را انجام می دهند .

- کوتاهترین وصفی که از کلمات زیر به ذهنتان می رسد بنویسید :

ریسوگراف : چاپ مدرن  
کارت سوخت : نگرانی از تمام شدن اعتبار

گاه نامه ی منهای : شور و شوق دانش آموزان  
سبزه : طراوت بهار

- یک خاطره :

روزی برای برگزاری امتحان یکی از درس های نهایی سال سوم راهنمایی هیچ کدام از همکاران به جلسه نیامدند و خودم به تنهایی از ۸۰ نفر امتحان گرفتم و بدون هیچ مشکلی جلسه ی امتحان را با موفقیت به پایان رساندم %

## پاسخگویی به سؤالات مطرح شده توسط شما دانش آموزان:

۱ - چرا نحوه ی توزیع گاه نامه به این صورت است که به هر کلاس فقط ۱۰ شماره از گاه نامه داده می شود ؟

جواب : ارزش هر چیز به کمیابی آن است و اگر ما مانند گاه نامه هایی که جدید در مدرسه چاپ شده به تعداد هر کلاس گاه نامه چاپ کنیم دیگر ارزش گاه نامه از بین می رود و ما شاهد عدم استقبال دانش آموزان خواهیم بود.

اگر زاله هر قطره ای در شدی چو خرمهره بازار از او پر شدی  
۲ - چگونه می توان به شماره های قبلی گاه نامه دسترسی داشت ؟

جواب: با همکاری آقای سبحانی فایل pdf شماره های قبلی را به زودی می توانید از سایت دبیرستان دریافت کنید .

۳ - چرا اکثر سؤالات مصاحبه ها شبیه به هم است و در آنها خلاقیت وجود ندارد ؟  
جواب : بیشتر دبیران به سؤالات جالب و خلاقانه ی ما پاسخ نمی دهند .

۴ - چرا گاه نامه ی منهای فقط با دبیران گروه انسانی مصاحبه می کند؟  
جواب: ما به سراغ دبیران دیگر هم می رویم اما اکثرشان مانند آقای ع...ی با ما همکاری نمی کنند.

ان شاء... در شماره های بعدی به سراغ دبیران دیگر گروه ها هم می رویم .

جمع آوری مطالب :

پوریا کیشانی - مهدی کارچانی - مجتبی مالکی - ارسلان غیاثوند - امین راهزانی .  
طراحی سؤالات مصاحبه ها :

مهدی کارچانی - مجتبی مالکی - امین راهزانی - ارسلان غیاثوند - پوریا کیشانی .  
تایپ مطالب : محمد نوازی - مهدی کارچانی - علی آبانی .

طراح و صفحه آرا : مهدی کارچانی .  
عکاس : مهدی عظیمی نژاد - محمد نوازی .

با تشکر از آقایان سبحانی ، رحیمی ، زمانی و سایر عزیزانی که ما را در تهیه ی این شماره از گاه نامه ی منهای یاری نمودند .





## خاطره ای مصطفی از شهید چمران

به نقل از غاده همسر لبنانی شهید چمران :

سه سالی بود که ازدواج کرده بودیم و مصطفی مدتی بود که به جنگ رفته بود من که همیشه در خانه تنها بودم به یکی از دوستانم گفتم که به منزل ما بیاید حدوداً بعد از ظهر بود که به خانه ما آمد در ساعاتی که با هم بودیم از من پرسید که : برای تو سخت نیست که شوهرت کچل است . من با تعجب به او نگاه کردم و گفتم : مگه کچله ؟ گفت : مگه تو ندیده بودی ؟ گفتم نه . چند روز بعد که مصطفی به خانه آمد پس از سلام علیک به پشت سر او نگاه کردم و دیدم بله مصطفی کچله و به او جریان را گفتم و با هم حسابی خندیدیم . توجه آنها (شهید چمران و غاده ) به چیز دیگر بود نه به ظاهر .  
منبع :

## امیر کبیر گریست

سال ۱۲۶۴ قمری، نخستین برنامه‌ی دولت ایران برای واکنش زدن به فرمان امیر کبیر آغاز شد. در آن برنامه، کودکان و نوجوانانی ایرانی را آبله کوبی می‌کردند. اما چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیر کبیر خبر دادند که مردم از روی ناآگاهی نمی‌خواهند واکنش بزنند. به‌ویژه که چند تن از فالگیرها و دعانویس‌ها در شهر شایعه کرده بودند که واکنش زدن باعث راه یافتن جن به خون انسان می‌شود هنگامی که خبر رسید پنج نفر به علت ابتلا به بیماری آبله جان باختند، امیر بی‌درنگ فرمان داد هر کسی که حاضر نشود آبله بکوبد باید پنج تومان به صندوق دولت جریمه بپردازد. او تصور می‌کرد که با این فرمان همه مردم آبله می‌کوبند. اما نفوذ سخن دعانویس‌ها و نادانی مردم بیش از آن بود که فرمان امیر را بپذیرند. شماری که پول کافی داشتند، پنج تومان را پرداختند و از آبله کوبی سرباز زدند. شماری دیگر هنگام مراجعه مأموران در آب انبارها پنهان می‌شدند یا از شهر بیرون می‌رفتند روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول به امیر اطلاع دادند که در همه‌ی شهر تهران و روستاهای پیرامون آن فقط سی‌صد و سی نفر آبله کوبیده‌اند. در همان روز، پاره دوزی را که فرزندش از بیماری آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به جسد کودک نگریست و آنگاه گفت: ما که برای نجات بچه‌هایمان آبله کوب فرستادیم. پیرمرد با اندوه فراوان گفت: حضرت امیر، به من گفته بودند که اگر بچه را آبله بکوبیم جن زده می‌شود. امیر فریاد کشید: وای از جهل و نادانی، حال، گذشته از اینکه فرزندت را از دست داده‌ای باید پنج تومان هم جریمه بدهی. پیرمرد با التماس گفت: باور کنید که هیچ ندارم. امیر کبیر دست در جیب خود کرد و پنج تومان به او داد و سپس گفت: حکم بر نمی‌گردد، این پنج تومان را به صندوق دولت بپرداز چند دقیقه دیگر، بقالی را آوردند که فرزند او نیز از آبله مرده بود. این بار امیر کبیر دیگر نتوانست تحمل کند. روی صندلی نشست و با حالی زار شروع به گریستن کرد... در آن هنگام میرزا آقاخان وارد شد. او در کمتر زمانی امیر کبیر را در حال گریستن دیده بود. علت را پرسید و ملازمان امیر گفتند که دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از بیماری آبله مرده‌اند. میرزا آقاخان با شگفتی گفت: عجب، من تصور می‌کردم که میرزا احمدخان، پسر امیر، مرده است که او این چنین‌های‌های می‌گرید. سپس، به امیر نزدیک شد و گفت: گریستن، آن هم به این گونه، برای دو بچه‌ی شیرخوار بقال و چقال در شأن شما نیست امیر سر برداشت و با خشم به او نگریست، آنچنان که میرزا آقاخان از ترس بر خود لرزید. امیر اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: خاموش باش. تا زمانی که ما سرپرستی این ملت را بر عهده داریم، مسئول مرگشان ما هستیم. میرزا آقاخان آهسته گفت: ولی اینان خود در اثر جهل آبله نکوبیده‌اند امیر با صدای رسا گفت: و مسئول جهلشان نیز ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، دعانویس‌ها بساطشان را جمع می‌کنند. تمام ایرانی‌ها اولاد حقیقی من هستند و من از این می‌گیرم که چرا این مردم باید این قدر جاهل باشند که در اثر نکوبیدن آبله بمیرند  
منبع : کتاب جامعه‌شناسی نخبه کشی نوشته‌ی رضا قلی

## قلقلک فلسفی

سقراط می‌گوید که یونانی‌ها دروغ گویند. خود سقراط یونانی است پس سقراط نیز دروغ گو است پس سقراط دروغ می‌گوید که یونانی‌ها دروغ گویند. بنابراین یونانی‌ها راست گویند. سقراط نیز یونانی است و از آن جایی که یونانی‌ها راست گویند سقراط نیز راست گو است. پس سقراط راست می‌گوید که یونانی‌ها دروغ گویند! ..... به نظر شما یونانی‌ها راست گویند یا دروغ گو؟؟؟



## داغ ولی (۷) صندلی سرد

اولین مصاحبه‌ی حضوری گاه نامه‌ی منهای  
۱۵/۱۲/۱۳۸۸ ساعت ۱۱:۰۵  
مصاحبه با آقای سبحانی معاون و مسئول  
کامپیوتر و آی تی دبیرستان  
- نام و نام خانوادگی :  
محمد رضا سبحانی

- تاریخ و محل تولد : ۱۳۵۰ تفرش  
- از کدام دانشگاه فارغ التحصیل شدید ؟  
لیسانس از دانشگاه تربیت معلم تهران- فوق لیسانس از دانشگاه شهید بهشتی  
- مدرک تحصیلی : زیست شناسی علوم جانوری  
- تعداد فرزند : ۰  
- غذای مورد علاقه : ماهی  
- آیا در ۸ سال دفاع مقدس حضور داشته‌اید ؟ خیر  
- چند سال است در دبیرستان شاهد فعالیت دارید ؟ از سال ۱۳۸۲  
- به غیر از فعالیت در دبیرستان شاهد به چه فعالیت آموزشی دیگری مشغول بوده‌اید یا هستید ؟ تدریس در مرکز تربیت معلم اراک و فعالیت در دبیرستان نمونه  
- رشته‌ی تخصصی تان که همان زیست شناسی است کمکی به فعالیت شما در اتاق آی تی می‌کند؟ خیر  
- آیا در کارهای منزل همکاری می‌کنید ؟ بله در خرید و شستن ظروف کمک می‌کنم  
- تا به حال چه غذاهایی پخته‌اید ؟ آبگوشت و نیمرو  
- وضعیت درسی شما در دوران تحصیل در دانشگاه چگونه بود ؟ هم در دوره‌ی لیسانس و هم در دوره‌ی فوق لیسانس در کلاس شاگرد اول بودم . دوره‌ی لیسانس را با معدل ۱۸ و فوق لیسانس را با معدل ۱۹/۱۰ به پایان رساندم .  
- آیا در ایام نوروز به مسافرت می‌روید ؟ بله چون بیش تر اقوام من در اراک نیستند در نوروز به تفرش یا قم می‌رویم .  
- با کلمات زیر یک جمله بسازید :  
- (( شاسی - قرمه سبزی - کت و شلوار ))  
ماشین شاسی بلند سوار شوی کت شلوار بپوشی بعدش بروی قرمه سبزی بخوری  
- آقای سبحانی کوتاهترین وصفی که از کلمات زیر به ذهنتان می‌رسد بگویید :  
- نوروز : عیدی دادن و عیدی گرفتن  
- آنتی ویروس : برای کامپیوتر لازم است  
- ماهی قرمز : بعد از ایام عید باید در رودخانه یا استخر رهایش کرد  
- قیر : چسبناک  
- جوجه رنگی : گناه دارد  
- و در آخر یک خاطره‌ی کوتاه برای ما بگویید :  
- در اوایل دوران تدریس یکی از دانش آموزان سرکلاس شیطنت کرد و من به دلیل بی تجربگی با او درگیر شدم و او را کتک زدم و او خون دماغ شد من او را به بیرون بردم و سر و رویش را شستم . با خود فکر کردم که او فردا با پدر و مادر و بستگانش به مدرسه می‌آید و من در دردسر افتادم . فردای آن روز آن پسر تنها به مدرسه آمد پسر خوبی بود . من هم از آن روز با خود عهد کردم که دیگر هیچ دانش آموزی را تنبیه بدنی نکنم.

## چشم درد آت... بروجردی

آیت... بروجردی فرمودند که مدتی بود که چشم درد سختی داشتم و نزد طبیبان حاذق هم رفتم ولی آنها از چشم من قطع امید کردند و گفتند پس از چندی کور می‌شوم من هم از این قضیه بسیار اندوهگین شدم .  
در محرم روزی که دسته‌های عزا آمده بودند و طبق آداب و سنن گل بر سر و صورت خود میمالیدند .  
فکر کردم که خوب است از گل شانه‌ی عزاداران کمی به چشم بمالم و من در حالی که اشک در چشمانم جاری بود از گل شانه‌ی شخصی به طوری که بفهمد کمی کتدم و به چشمانم مالیدم و پس از لحظه‌ای درد چشمانم خوب شد و دیگر عینک نزددم.  
منبع :